فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc394189684)

[روایت دوم 2](#_Toc394189685)

[مرسلات مرحوم صدوق 2](#_Toc394189686)

[اقوال در مرسلات صدوق 2](#_Toc394189687)

[دلالت روایت 3](#_Toc394189688)

[طبقات محرمات 3](#_Toc394189689)

[روایت سوم 4](#_Toc394189690)

[سند روایت 4](#_Toc394189691)

[بحث دلالی 4](#_Toc394189692)

[روايت چهارم 5](#_Toc394189693)

[بحث دلالی 5](#_Toc394189694)

[لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ 5](#_Toc394189695)

[جمع­بندی 5](#_Toc394189696)

[استمرار سحر 6](#_Toc394189697)

[روايت پنجم 6](#_Toc394189698)

[بحث دلالی 7](#_Toc394189699)

[روايت ششم 7](#_Toc394189700)

[بحث دلالی 7](#_Toc394189701)

[روایت هفتم 8](#_Toc394189702)

[دلالت کفاره 8](#_Toc394189703)

[حد سحر 8](#_Toc394189704)

[روایت هشتم 9](#_Toc394189705)

[روايت نهم 9](#_Toc394189706)

[روایت دهم ویازدهم 9](#_Toc394189707)

[گناه کبیره 9](#_Toc394189708)

[روايت سیزدهم و چهاردهم 10](#_Toc394189709)

[جمع­بندی 10](#_Toc394189710)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بحث در ادله حرمت سحر بود كه در ابتدا به ادله مربوط به قرآن كريم اشاره كرديم و بعد به روايت پرداختيم. روايات سحر متعدد است البته رواياتي كه معتبر باشد و دلالت تام مطابقي داشته باشد، زياد نيست. در بين اين موارد برخی روايات تام الدلالة و معتبرالسند نیز وجود دارد. غیر از این موارد معتبر، روايت كثري وجود دارد که مؤيد بعضي از روايات معتبر هست و نمي­شود آنها را كنار گذاشت. اولين روايت از جلد دوازدهم ابواب **ما يُكتسَب به** باب بيست و چهار حديث هفتم بود که از حيث دلالت معتبر ولی سند آن نامعتبر بود.

روایت دوم

روايت بعدي روايت هشتم همين باب است كه از خصال مرحوم صدوق نقل شده است. مرحوم صدوق می­فرماید و **قال عليه­السلام** يعني امام صادق **عليه­السلام** فرمودند: **«الْمُنَجِّمُ‏ كَالْكَاهِنِ‏ وَ الْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ فِي النَّار**[[1]](#footnote-1)» كه منجم را در حكم كاهن قرار داده­اند و كاهن را در حكم ساحر و ساحر مثل كافر است و كافر در آتش است. اين روايت از نظر سندي جزء مرسلات به اسناد جازم مرحوم صدوق است.

مرسلات مرحوم صدوق

گاهي مرحوم صدوق در **خصال** و **من­لا­يحضر** روايات را مرسل کرده است. این روايات مرسل دو نوع است:

1. گاهي مي­فرمايد **روي عن الصادقعليه­السلام** به صورت صيغه مجهول که اسناد غير جازم است.
2. گاهي اسناد جازم است يعني به صيغه معلومي كه نسبت مي­دهد و مي­فرمايد **قال الصادق عليه­السلام**.

 اقوال در مرسلات صدوق

در پذیرش مرسلات مرحوم صدوق سه نظريه است:

1. گروهی بر اساس شهادتي كه مرحوم صدوق در آغاز **من­لا­يحضر** داده است كه مي­فرمايد ما هر چه در اين کتاب نقل مي­كنيم از ثقات است، مرسلات مرحوم صدوق را به طور مطلق معتبر می­دانند.
2. قول دوم مربوط به است كساني كه شهادت ايشان را در ابتداي **من­لا­يحضر** تفسير به وثاقت رجال نمي­کنند لذا مرسلات مرحوم صدوق معتبر نمی­دانند. به نظر ما همین قول مقبول است.
3. قول سوم تفصيل بين اسناد جازم و اسناد غير جازم است لذا اگر بفرمايد **روي عن الصادقعليه­السلام** اعتبار ندارد ولي اگر بفرمايد **قال الصادق عليه­السلام** چون به صورت جذمي نسبت مي­دهد، مي­توان اعتماد كرد. مرحوم آقاي بروجردي به اين قول معتقد بودند و مرحوم آقاي فاضل هم تمايلي به اين قول داشتند.

اين روايت شريفه از نوع اسناد جازم است. لذا اگر كسي قائل به قول اول یعنی اعتبار مطلق مرسلات ايشان باشد و يا قائل به اسناد جازم باشد اين روایت معتبر مي­شود. بنابراين سند اين علي­المبنا است و به گمان ما نمي­شود از حيث سند به آن اعتماد كرد.

دلالت روایت

دلالت معتبر اين روايت است چرا كه ساحر را به منزله كافر شمرده است. ظهور اوليه اين است كه سحر را تشبيه به عمل مذموم و محرمي مي­كند كه در حد كفر است و اين دلالت بر حرمت مي­كند. بخصوص اين که دارد **الْكَافِرُ فِي النَّار** چون اگر اينطور نبود ممكن بود بگوييم مقصود كفرهاي شرك خفي است ولي اين عبارت راه را براي هر توجيهي سد مي­کند. البته مي­شود اين جمله را با قرائن خاصي حمل بر كراهت شديده كرد ولي ظهورش حرمت و دلالتش تام است.

طبقات محرمات

به دلالت مطابقي و ظاهري در روايات اشاره شده است كه محرمات طبقه­بندی و سلسله مراتب دارد که از اكبر كبائر شروع شده و تا صغائر ادامه دارد. به طبقات محرمات یعنی وجود كبائر و صغائر در قرآن در آيه **الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَم**(نجم/32) و در روايات ذیل كتاب جهاد نفس و ابواب كبائر اشاره شده است. در برخی روايات هفت گناه را از اكبر كبائر **د**انسته است لذا در كبائر و صغائر نیز درجاتي وجود دارد که در روايات تصريح شده است و كمتر به طور مستقل به آن پرداخته­اند. مثلاً در بعضي روايت اشاره است به آنچه از كبائر است در قرآن وعده عذاب داده شده است.**«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُم**»

با شناخت این درجات، ملاك­هايي برای تشخیص حکم هرگناه حاصل می­شود. يكي از این ملاك­ها چنين عبارت­هايي است كه مي­گويد **اين در حكم آن است** که نشان مي­دهد ايندو در يك عرض یکدیگر نيستند. به احتمال قوي ايندو روايت چنين دلالتي دارد و ظاهراً از آن استفاده مي­شود كه سحر مذموم­تر از تنجيم و كهانت است. البته تنها يك نوعي از تنجيم حرام است و سحر رتبه­ای بالاتر است كه هم­مرز با كفر قرار گرفته است. روايات ديگر هم اين را مطلب را تأييد مي­كند. بنابراين دلالت اين روايت بر حرمت سحر و اينكه در حد كبائر است، روشن است.

روایت سوم

روايت سوم، از نوفلی است **« مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ‏ يُقْتَلُ‏ وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ لِمَ لَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ قَالَ لِأَنَّ الْكُفْرَ أَعْظَمُ مِنَ السِّحْرِ وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشِّرْكَ مَقْرُونَانِ.[[2]](#footnote-2)»**

سند روایت

 بحث سندي اينجا بحث **عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ** است. اگر كسي روايت سكوني و نوفلي را تصحيح كرد اين روايت نیز معتبر مي­شود. راه­هاي توثيق نوفلي و سكوني را بحث كرديم و با همه مداقه­هايي كه قبلاً داشتيم، خالي از ضعف نيستند. گرچه مرحوم آيت الله تبريزي **رضوان­الله­تعالي­عليه** بر اساس اينكه نوفلي از اجلاست و در اجلا اگر قدحي ثابت نشد مساوي با وثاقت است به ايشان اعتماد داشتند.

بحث دلالی

 به لحاظ دلالت به دو فقره از اين روايت مي­توان تمسك كرد:

1. **لِأَنَّ الْكُفْرَ أَعْظَمُ مِنَ السِّحْرِ وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشِّرْكَ مَقْرُونَانِ**. سحر و شرك مقرون و در كنار هم هستند البته شرك كمي بالاتر است. اما در اينكه ایندو معصيت و همراه هم هستند شکی نیست. اين مطلب براي حرمت دلالت خوب است.
2. **سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ‏ يُقْتَلُ** که به دلالت التزامي دلالت برحرمت مي­كند. چون حد و بخصوص حدي مانند قتل در جايي است كه آن عمل حرام باشد. فلذا ملازمه و دلالت التزامي بر حرمت دارد كه بعضي از روايات ديگر در اين زمينه مؤید است.

روايت چهارم

چهارمين دليل روايي روايتی در خصال است **« وَ الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَمِيلٍ عَنِ الْمُعْتَمِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ مَيْسَرَةَ عَنْ أَبِي جَرِيرٍ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ- مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ مُدْمِنُ سِحْرٍ وَ قَاطِعُ رَحِمٍ الْحَدِيثَ**.[[3]](#footnote-3)» كه سه گروه وارد بهشت نمي­شوند: معتاد به خمر و معتاد به سحر و قاطع رحم. اين روايت از نظر سند اعتباری ندارد چرا که تعدادی از روات آن توثيق ندارند و مجهولند.

بحث دلالی

لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ

بعيد نيست كه بگوييم **لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ** دلالت بر حرمت مي­كند. اگر جايي بگويد كسي مستحق عذاب است يا داخل در نار مي­شود يعني حرام است. اما اينكه مي­فرمايد وارد بهشت نمي­شود دو احتمال در باب اين است. يكي اينكه به دلالت التزامي، وارد بهشت نمي­شود يعني جهنم مي­رود و ديگر اينكه بگوييم بنا بر بعضي از اقوال مابين جهنم و النار جايي داريم. اگر احتمال اول باشد دلالت بر حرمت دارد. اما اگر احتمال دوم باشد كه عدم ورود در جنت است و اين مساوی با ورود در نار نيست؛ آنوقت شايد كسي بتواند اشكال كند كه دلالت بر حرمت نمي­كند. ولي ممكن است بگوييم كه **لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ** يعني شايسته نيست وارد بهشت شود لذا آنچه كه شايستگي ورود به بهشت را نفي كند گناه است چرا که غير از گناه چیزی نهی از ورود در بهشت نمي­كند. **لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ** مطلق است يعني اصلاً وارد بهشت نمي­شود. اين يعني استحقاق وارد شدن در بهشت را ندارد و از آن ممنوع است و اين ملازم با نوعي حرمت است كه اين احتمال هم اقرب است.

جمع­بندی

بنابراين اگر بگوييم **لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ** ملازمه دارد با ورود فی النار فالدلالة واضحةو اما إذا قلناكه عدم دخول جنت مساوي با دخول در نار نيست، آنوقت دلالتش بر حرمت ممكن است محل مناقشه باشد ولي آن هم با توجيهي كه كرديم بعيد نيست دلالت بر حرمت كند. حتي اينكه بگوييم كسي مطلقاً به خاطر اين كار وارد بهشت نمي­شود، ظهور در نوعي حرمت دارد. ولو عدم دخول في الجنة باشد نه ورود في النار. استحقاق بعد از وعده الهي است. استحقاق ذاتي نيست و با فرض تفضل مي­گوييم استحقاق دارد. ممكن است بگوييم معناي عدم ورود مطلق اين است كه امر حرام است ولو اينكه ورود في النار نباشد. البته اينجا مثال­هايي مثل **مُدْمِنُ خَمْرٍ** آمده که خود قرينه مي­شود بر اينكه **لَا يَدْخُلُونَ‏ الْجَنَّةَ** در واقع مي­خواهد بگويد وارد جهنم مي­شود. لکن بحث كبروي این مقام بحثی كلامي است كه آيا مابين جنت و نار جايي داريم یا نه؟ يعني جايي كه نه نعيم جنت است نه نار جهنم است كه احتمالاً در كتب كلامي و تفسيري بحث شده است.

استمرار سحر

نكته دوم اين كه روايت در فراز اول و دوم **مُدْمِنُ** به کار برده و در فراز سوم **قَاطِعُ رَحِمٍ**. قطع رحم با يك بار وقوع صادق است. اما دو مورد اول نسبت به خمر و سحر ادمان بر اين عمل يعني استمرار بر اين كار مد نظر است. ممكن است كسي بگويد ظهور اين روایت در حرمت ادمان است يعني اعتياد و استمرار است نه اصل عمل به صورت في­الجمله. ولي در ظاهر روایت مفروض است که به دلالت التزامي اين عمل يك عمل حرام است كه ادمان بر آن موجب **لا يدخلون الجنة** مي­شود. حال اگر كسي چنين استظهاري كند بعيد نيست كه بگويد دلالت مطابقي روايت روي ادمان و اعتياد و استمرار بر شرب خمر و عمل سحر آمده است اما عرفاً دلالت مي­كند كه اصل عمل حرام است و كثرت و تكررش حرمت مضاعف دارد. اين مطلب دلالت عقلي ندارد ولي در فضاي عرفي پذیرفته است. البته اگر ما هيچ روايتي در باب خمر و سحر نداشتيم و می­خواستيم به همين روايت تكيه كنيم، ترديد بود و احتمالاً قائل به دلالت التزامي نمي­شديم. دلالت التزامي ناشي از ارتكازات و انبوه روايات ديگري است كه در باب خمر و سحر وجود دارد که موجب مي­شود چنين ملازمه­اي در ذهن انسان تام شود.

روايت پنجم

**«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً ع قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.[[4]](#footnote-4)»**

 كسي كه كمترين مقدار از سحر را بياموزد كافر شده است و آخرين عهد او با خداي خود است. فراگيري سحر همان و قطع عهد الهي و ارتباط با خدا همان. حدش اين است كه كشته شود مگر اينكه توبه كند. اين روايت از نظر سند ضعيف است چرا كه ابي البختري را نجاشي با تعبير ضعيف كذاب تضعيف كرده است.

بحث دلالی

دلالت اين روايت راجع به تعلّم سحر است. اما در ذيل روایت می­فرماید: و حد اين شخص اين است كه كشته شود مگر توبه كند در حاليكه ما مي­دانيم این حد مربوط به متعلّم سحر نيست و هيچ كس به اين فتوي نداده است بلكه اين حد برای ساحر است. از اين جهت قرينه مي­شود براي اينكه تعلّم در اينجا طريقيت دارد يعني خودش موضوع نیست. آنچه كه موضوعيت دارد عمل سحر است.

با اين بيان ممكن است بگوييم اين روايت هم كه گفته **من تعلم فقد كفر و كان آخذ عهده بربه** مقصود روايت با اين قرينه، خود عمل سحر است. احتمال دوم اين است كه اگر تعلّم سحر در حكم كفر است به دلالت التزامي و دلالت فحوي خود سحر هم به طريق اولي كفر و حرام است. بنابراين دلالت روايت بر حرمت يا بالمطابقة يا بالفحوي تام است.

روايت ششم

**«فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ عَصَمَنَا اللَّهُ مِنْ أَنْ نَكُونَ فَتَّانِينَ أَوْ كَذَّابِينَ أَوْ سَاحِرِينَ أَوْ زَنَّاءِينَ‏ فَمَنْ كَانَ فِيهِ شَيْ‏ءٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ فَلَيْس‏ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُ.[[5]](#footnote-5)»**

اين روايت از نظر سند ضعيف است براي اينكه اين از تفسير فرات بن ابراهيم كوفي است كه از عبدالرحمن بن حسن تميمي نقل كرده است که توثيق ندارد. مرسله معنعن از ابي عبدالله **علیه السلام** است. يعني سلسله سندش ساقط شده است.

بحث دلالی

از حيث دلالت بعيد نيست دلالت بر حرمت كند. حضرت مي­فرمايند ما اهل بيت از فتنه و كذب و سحر و زنا پاك و منزه هستيم و كسي كه در او يكي از اين امور باشد از ما نيست و ما هم از او نيستيم. اينكه از ما نيست و ما از او نيستيم قطع ارتباط و قطع رحمت الهي است و دلالت التزامي بر حرمت مي­كند. لذا دلالت آن تام است.

شبهه در مدمن سحر اينجا نیز مطرح است كه ساحر يعني آنكه زياد سحر کند که پاسخش گذشت.

دلالت مجموعه روایات بر حرمت في­الجمله سحر است نه بالاطلاق. في­الجمله يعني جايي كه براي ابطال باشد مانعی ندارد.

روایت هفتم

**«وَ عَنْ حَبِيبِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْعَطَّارِ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: السَّاحِرُ يُضْرَبُ‏ بِالسَّيْفِ‏ ضَرْبَةً وَاحِدَةً عَلَى رَأْسِهِ.[[6]](#footnote-6)»**

مي­فرمايد كه ساحر را مي­كشند و يك ضربت به سرش مي­زنند كه كشته شود. اين روايت از نظر سندي ظاهراً معتبر است. از حيث دلالت مبتني بر اين است كه بگوييم حد بر عملي ملازم با اين است كه آن عمل حرام است. ظاهراً اين ملازمه عرفي است و درست است. وقتي براي عملي حدي يا تعزيري قائل مي­شوند دلالت بر حرمت مي­كند.

دلالت کفاره

در كفاره اختلاف است كه آيا قرار دادن كفاره براي امری یعنی آن كار حرام است؟

1. مشهور مي­گويند وقتي براي عملي كفاره گذاشته شد يعني حرام است.
2. مرحوم آقاي خوئي مي­فرمايند ملازمه­اي ندارد و لذا در حلق شعر حج مي­فرمايد كسي كه در اولين سفر حلق شعر نكند با اينكه كفاره دارد اما دلالت بر حرمت ندارد. يعني اينطور نيست كه واجب است كه حلق كند ولي اگر حلق نكند بايد كفاره­اي بدهد.

در كفاره اين بحث است اما در حد و تعزير ظاهراً اختلافي نيست. عملي كه گفته مي­شود حد یا تعزير دارد ظاهر اوليه اين است كه اين عمل حرام است مگر اينكه دليل خاصي باشد. اگر اين كبري و قاعده كلي ملازمه بين حد و تعزير و سحر و معصيت بودن را بپذيريم آنوقت **يضرب بالسيف** دلالت مي­كند كه سحر عمل حرام است.

حد سحر

در حد سحر اختلاف است. بعضي گفته­اند حد سحر مال ساحري است كه مستحل سحر است و سحر مي­كند با اعتقاد به اينكه حلال است ولي بعضي مثل مرحوم آقاي تبريزي **رحمةالله­عليه** مي­فرمودند كه اين حد مال اصل سحر است. كسي كه سحر كند اين حد برايش جاري مي شود. اين استدلال به اين مبتني بر نظر دوم است چون حد را روي ساحر مي­آورد. اگر اين ساحر را حمل بر ساحر مستحل كنيم، مطلق ساحر نيست. ولي اگر ساحر مطلق بگيريم و بگوييم حد براي ساحر است ولو مستحل نباشد آنوقت دلالت مي­كند بلكه بعيد نيست بگوييم حتي اگر براي ساحر مستحل است باز هم دلالت مي­كند براي اينكه فرض اين است كه مي­گوييم ساحر مستحل در خود نظريه، مفروض گرفته است كه سحر حرام است و آن حلال مي­داند. بنابراين ممكن است ابتدائاً بگوييم كه اگر اين روايت را حمل بر ساحر مستحل كنيم دلالت بر حرمت مطلق سحر نمي­كند ولي وقتي دقت كنيم اين روايت دلالت بر حرمت سحر مي­كند براي اينكه يا مي­گوييم مطلق ساحر اين حد را دارد و معلوم مي­شود كه مطلق سحر حرام است يا مي­گوييم ساحر مستحل للسحر مستحق اين قتل است که باز هم مستحل سحر فرض گرفته شده است كه حرام است كه استحلالش موجب مي­شود كه حد قتل برايش جاري شود.

روایت هشتم

**«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ السَّاحِرِ فَقَالَ إِذَا جَاءَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ فَشَهِدَا بِذَلِكَ فَقَدْ حَلَ‏ دَمُهُ‏.[[7]](#footnote-7)»**

 سند اين روايت احتمالاً درست باشد و از مقوله روایت قبلي است.

روايت نهم

**«وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبِ بْنِ قَيْسٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ‏ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ الْحَدِيثَ.[[8]](#footnote-8)»**

 ظاهراً سند معتبر است**.** اين مضمون را در روايتي داشتيم كه در سند آن نوفلي عن السكونيبود ولي اينجا سند معتبر است. دلالت همان استدلالي است كه گفتيم و تكرار نمي­كنيم. فقط نكته­اي كه اضافه دارد اين است كه **كَانَ يَقُولُ‏**  مسأله را تقويت مي­كند. یعنی اميرالمؤمنين مكرر مي­فرمودند که سحر اينگونه است و حدش قتل است.

روایت دهم ویازدهم

گناه کبیره

دو روايت دیگر در جلد يازده وسائل، ابواب جهاد نفس، باب چهل و شش داریم. اين باب مربوط به شمارش كبائر است اولين روايت معتبر و مفصل است كه كبائر را از جمله سحر برشمرده و آن را مستند به آيه 102 سوره بقره كرده است**.** نكته اضافه روایت اين است که سحر را از كبائر شمرده است كه در قرآن به آن وعده عذاب داده شده است. روايت دیگر در همين باب از حیث دلالت، حديث خوبی است ولي سند آن مرفوعه است و در كتاب فقهي كراجكي است که كتاب روايي نيست وارد شده است لذا معتبر نيست. با این حال هر دو روایت دلالت دارند بر اينكه سحر گناه كبيره است.

روايت سیزدهم و چهاردهم

قبلاً گفتيم روايات اخلاقي وسائل در سه چهار باب عنوان شده است كه دو باب مهم آن يكي جلد يازدهم یعنی ابواب جهاد نفس ديگری جلد هشت ضمن كتاب حج است. ابواب احكام عشرت در اين دو بابست ولي چند جاي ديگر هم وارد شده است. در اين دو باب انبوهي از روايات اخلاقي آمده است. جلد هشت ابواب احكام عشرت باب صد و شصت و چهار حديث يازدهم اشاره به بحث سحر شده است. در ابواب احكام عشرت باب چهاردهم، ابواب آداب سفر دو حديث دیگر ذکر شده است.

جمع­بندی

غیر از اين مجموعه روايات روايات ديگري نیز در مستدرك و جاهاي ديگر وجود دارد که ما در ميان اينها چهارده روايت را برگزیديم كه يا به دلالت مطابقي يا به دلالت التزامي يعني آنجايي كه مي­گويد حدش سحر است دلالت مي­كند براي اينكه سحر علي­الاطلاق امر محرمي است و حد براي آن ثابت است. البته روايات غالباً ضعف سندي داشت اما در هر حال يك روايت معتبر بود و دو سه روایت از نظر رجالي اختلافي و بقيه هم ضعيف است كه مؤيد مي­شود. لذا اين مجموعه روايات بالملازمة يا بالفحوي دلالت بر حرمت مي­كند.

1. **. وسائل الشيعة، ج‏17، ص 143** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. وسائل الشيعة، ج‏17، ص 146** [↑](#footnote-ref-2)
3. **. وسائل الشيعة، ج‏17، ص 148** [↑](#footnote-ref-3)
4. **. همان** [↑](#footnote-ref-4)
5. **. همان** [↑](#footnote-ref-5)
6. **. وسائل الشيعة، ج‏28، ص 366** [↑](#footnote-ref-6)
7. **. وسائل الشيعة، ج‏28، ص 367** [↑](#footnote-ref-7)
8. **. همان** [↑](#footnote-ref-8)